در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۹۶
بحث تفسیر موضوعی پیرامون آیات معاد

جلسه 1

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

مقدمه و مروری بر مباحث گذشته

در سال‌های گذشته موفق شدیم مقداری از آیات معاد را مورد بحث قرار دهیم و بحمدالله در ضمن یک جلد کتاب، منتشر شده و ترتیبی که در بحث آیات معاد شروع کردیم بر حسب ترتیبی است که مرحوم مجلسی در بحار، جلد ششم و هفتم و هشتم، این آیات را متعرض شده اند و مباحثی که در جلد ششم مطرح شد: «بحث از حقیقت مرگ»، «بحث از برزخ» و «بحث از اجل» بود.

در ادامه‌ی این مباحث، آیاتی که در جلد هفتم بحار هست، بر حسب همین ترتیبی که مرحوم مجلسی دارند دنبال می شود. البته باز آیات مهم را مورد بحث قرار می‌دهیم.

مرحوم مجلسی در جلد هفتم، باب سومی که در ابواب معاد شروع می‌کنند عنوانش عبارت است از: «اثبات الحشر و کیفیته و کفر من انکره»[1] آیاتی که بر اثبات حشر، کیفیت حشر و کفر منکرین دلالت دارد، مطرح نموده اند. ایشان از اول قرآن تا سوره ماعون(صد و هفتمین سوره قرآن) از 64 سوره، تعداد 269 آیه را مطرح کرده اند که ما آیاتی را انتخاب می‌کنیم و ان شاء الله مورد بحث قرار می‌دهیم.

بحث‌های بعدی، بحث «صفة المحشر»، بحث« مواقف القیامة» و بحث «احوال المتقین و المجرمین فی القیامة»، خواهد بود. این مطلب حاکی از این است که مرحوم مجلسی چقدر با قرآن مأنوس بوده؛ یعنی وقتی انسان بحار الانوار را که می‌بیند اُنس و ارتباط مرحوم مجلسی با قرآن کریم خیلی برای او روشن می‌شود که ایشان چطور این آیات را دسته‌بندی کرده است.

معروف است که سه چهارم قرآن، آیات معاد است، ایشان این همه آیات را دسته‌بندی کرده و مورد بحث قرار داده.

بررسی آیات قیامت

آیاتی که دلالت بر اثبات قیامت دارد، اگر چه به حسب ظاهر، دلیل نقلی است، ولی همین آیات متضمن براهین عقلی هم هست؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم آیه قرآن خودش یک دلیل نقلی است و قرآن هم که ظنّی الدلاله است و لو قطعی الصدور است، حال چطور می‌خواهی معاد را اثبات کنی؟ جوابش این است که این آیات، متضمن و مشیر به یکسری براهین عقلی است.

حالا اولین آیه‌ای که مرحوم مجلسی مورد بحث قرار داده، همین آیه سوره مبارکه فاتحه است؛ «مالک یوم الدین». این آیه را قبلاً

در تفسیر سوره حمد مورد بحث قرار دادیم و قرآن می‌گوید خدا مالک روز جزاست، اما دیگر در این آیه استدلالی وجود ندارد که به چه دلیل روز جزا وجود دارد؟ لذا این آیه را به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

ولی آیه دوم که ایشان مورد بحث قرار داده و خیلی هم بحث دارد عبارت است از:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»[2]

ترجمه آیه روشن است. شما در حالی که اموات بودید، خدا شما را احیا کرد، دوباره اماته می‌کند باز احیا می‌کند، «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ» دیگر چه وجهی برای کفر ورزیدن به خدا وجود دارد.

نکات مورد بررسی در آیه شریفه 28 سوره بقره

1.ارتباط آیه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ» با آیات گذشته

یک بحثی اینجا هست که ارتباط بین این آیه با آیات قبل و بعد چیست؟

یک بیانی را مرحوم علامه «رضوان الله تعالی علیه» دارند که می‌فرمایند: خدای تبارک و تعالی در این سوره بقره از اول سوره تا این آیه، یک مطالبی را به نحو اجمال بیان فرموده، اما از این آیه مذکور، همان مطالب قبلی را که به نحو اجمال بیان فرموده بود بسط می‌دهد. و از این آیه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ» تا دوازده آیه‌ی بعد، خدا به بیان «حقیقة الانسان و ما اودعه الله تعالی من ذخائر الکمال» می پردازد. حقیقت انسان چیست؟ ذخائر کمالیه‌ای که خدا در انسان قرار داده چیست؟ و دایره‌ی وجودی انسان و آنچه را که انسان در این مسیر طی می‌کند چیست؟

انسان یک موجودی است که مسیری برای طی کردن دارد و این مسیر، منازلی دارد، موت دارد، حیات دارد، باز دوباره موت و حیات دارد، باز رجوع الی الله دارد؛ یعنی این بیانی که ایشان در اینجا ذکر می‌کنند نتیجه‌ای که می‌گیرند، این است که می‌فرمایند: «فإن السیاق سیاق العتبی و الامتنان»[3] سیاق آیه، سیاقِ توبیخ و امتنان (هر دو) است.

عدم قرینیت سیاق آیات و ادلّه آن

در این هنگام اولین بحثی که درآیه وجود دارد این است؛ آیا خود آیه را به تنهایی باید در نظر بگیریم یا با توجه به آیات قبل و بعد ملاحظه شود؟ بگوئیم خدا در مقام توبیخ و امتنان است، یا اصلاً طبق آن مبنایی که ما در آیات قرآن داریم، بگوییم سیاق قرینیّت ندارد و هر آیه‌ای را باید به تنهایی مورد بحث قرار داد، اینکه در آیه قبل، نِعَم الهی ذکر شده یا بعدش بعضی از نعم الهی ذکر می‌شود، قرینه نمی‌شود که ما بگوئیم در این آیه هم، خدای تبارک و تعالی با توجه به آیات قبل و بعد سخن می‌گوید!

به نظر ما طبق آن مبنایی که در تفسیر قرآن داریم، سیاق قرینیت ندارد مگر در یک موارد جزئی، در بعضی از موارد، سیاق را به عنوان قرینه قبول می‌کنیم، ولی در همه موارد دلیل نداریم. و شواهدی هم بر عدم قرینیت سیاق ذکر کردیم که از جمله آن، روایت معتبری از امام باقر(علیه‌السلام) است، حضرت می‌فرمایند: چه بسا که اول آیه در یک موضوعی، وسط آیه در یک موضوع، و آخر آیه در موضوع دیگری باشد. این خودش بهترین دلیل برای این است که سیاق در قرآن وجود ندارد و قرینیت ندارد.

یا آیه تطهیر که بخشی از یک آیه است، «إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ»[4] زیرا آیات قبل از آن، مربوط به همسران پیامبر(ص) است و آیات بعدش هم مربوط به همسران پیامبر(ص) است ولی این آیه با ادله‌ی روشن فقط مربوط به اهل‌بیت است. اینها کشف از این می‌کند که سیاق در قرآن، قرینیت ندارد. در بحث‌های تفسیری، شواهد زیادی بر این اقامه کردیم که سیاق در قرآن قرینیت ندارد، البته یک موارد جزئی را به عنوان قرینه می‌توانیم بپذیریم.

نکته: یکی از وجوه افتراق قرآن کریم از سایر کتب در همین است، کتبی که بشر می‌نویسد ربطش باید روشن باشد، این کلام با کلام قبل چه ربطی دارد؟ با کلام بعد چه ربطی دارد؟ ولی در قرآن کریم که کلام بشر نیست و کلام خدای تبارک و تعالی است و یک معجزه است، اینطور نیست.

لذا این فرمایش مرحوم علامه را نمی‌پذیریم که بگوئیم به قرینه‌ی قبل و بعد، سیاق آیه، سیاق توبیخ و امتنان است، اولاً این دو عنوان را چرا ایشان با هم جمع کرده؟ این آیه یا در مقام توبیخ است یا در مقام بیان نِعم الهی است؛ یعنی یک وقتی هست که خدا می‌گوید چرا دارید کفر می‌ورزید من این همه به شما نعمت دادم، نعمت‌ها چیست؟ شما مُرده بودید من شما را زنده کردم، دوباره بعد از زنده بودن‌تان دوباره مردید و دو مرتبه شما را زنده کردم، چون مهم‌ترین نعمت الهی نعمت حیات است.

2.مراد از «کیف» در آیه شریفه

دو احتمال در «کیف» است:

1ـ توبیخیه
2ـ تعجب

عنوان «کیف» در آیه شریفه یا باید «کیف» تعجب بگیریم، « کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ» چه جای کفر ورزیدن به خداست؟در حالی که این «واو» هم حالیه است « وَ کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ »، آیا «کیف» را، «کیف» تعجب بگیریم؟ در بعضی از تفاسیر آمده که این «کیف» تعجب است؛ یعنی «عجباً منکم»، علی ایّ حالٍ «یقع منکم الکفر بالله مع الدلایل الظاهرة» با این همه نعمت‌ها، خیلی از شما عجیب است که باز کفر به خدا پیدا می‌کنید.

زجاج می‌گوید این «کیف»، کیف استفهامیه‌ی «فی معنی التعجب» است، یعنی باز در آن معنای تعجب اشراب شده.

یک احتمال دوم این است که خداوند توبیخ می‌کند، «کیف» توبیخیه است یعنی «ویحکم» وای بر شما، « کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ» با این همه نعمت‌هایی که به شما دادم! این دو احتمال در آیه می‌آید.

ولی در هر دو صورت، ما چیزی به نام امتنان از آیه نمی‌فهمیم. یا در اینجا تعجب است یا اینکه توبیخ، اگر گفتیم توبیخ؛ یعنی «ویحکم کیف تکفرون بالله»، اگر گفتیم تعجب؛ یعنی «عجباً منکم» و ظاهر همین است و دنباله‌ی آیه بیشتر ظهور در تعجب دارد، خیلی جای تعجب است «کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ» که با اینکه خدا نعمت حیات را به شما عنایت فرمود، آن هم نه یک بار حیات، «کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ»، دو بار موت و دو بار حیات، بعد هم «ثم إلیه ترجعون»، شما به سوی خدا برمی‌گردید، این مراحل زندگی را خدا برای شما قرار داد، این راجع به کلمه‌ی «کیف» که به نظر من ظهور در تعجب دارد.

مطلبی مناسب است در اینجا به آن اشاره شود، این است که آیا ما از این آیه استفاده می‌کنیم که «انکار المعاد کفرٌ»؟ یعنی چه؟

یعنی بگوئیم خدا دارد خبری می‌دهد و می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، شما که در دنیا نمی‌مانید، همیشه اولاً زنده نیستید و می‌میرید، بعد از مُردن‌تان هم دو مرتبه شما را احیا می‌کنیم (که بعداً خواهیم گفت برخی خواسته‌اند از این آیه وجود عالم برزخ را هم استفاده کنند، حالا فعلاً کاری به آن نداریم)، آیا از کلمه‌ی «تَكْفُرُونَ» که در آیه هست و بعد إخبار به این مراحل می‌دهد، ما می‌توانیم استفاده کنیم که انکار المعاد کفرٌ؟ خیر، نمی‌توان استفاده کرد.

فرمایش محقق خوئی در مورد کفر منکر معاد

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) یک نظری برخلاف نظریه‌ی مشهور دارند. مشهور قائل‌اند به اینکه شرط اسلام، شهادتین است، شهادت «أن لا إله الا الله و أن محمداً رسول الله»، ایشان می‌فرمایند: «ایمان به معاد» یکی از شرایط اسلام است که این را در مباحث فقهی مطرح می‌کنند و شواهدی هم از آیات قرآن می‌آورند بر اینکه اگر کسی توحید را بگوید، شهادت به نبوت هم داشته باشد ولی معاد را منکر باشد کافرٌ و لیس بمسلمٍ، این شخص مسلمان نیست. البته بین کسی که قبول کرد سپس معاد را انکار کرد و بین کسی شهادت به توحید و رسالت داده ولی هنوز شهادت به معاد نداده، فرق است که فعلا متعرض آن نمی شویم.

حالا آیا از این آیه شریفه استفاده می‌شود که «إنكار المعاد یا عدم الشهادة بالمعاد» موجب کفر است؟ خیر استفاده نمی شود بلکه آیه در مقام تعجب است از اینکه این کفار، کفر ورزیدند در حالی که مراحل زندگی اینها همین مراحلی است که در خودِ آیه ذکر می‌شود. پس از آیه نمی‌شود این مسئله را استفاده کرد. ممکن است یک علت «تَكْفُرُونَ بِاللهِ» انکار معاد باشد ولی این آیه دلالت بر این معنا ندارد.

3.مراد از « كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ » در آیه شریفه

نکته سوم «كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ» اولاً بعد از امواتاً کلمه‌ی فاء آمده و بعد سه تا «ثمّ» آمده «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، بحث این است که مراد از «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً » چیست؟ اولاً می‌دانید این «واو» حالیه است، کیف «تَكْفُرُونَ بِاللهِ» و حال آنکه شما اموات بودید، اینجا مجمع البیان احتمالاتی را در این «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً » بیان کرده که عبارتند از:

احتمالات در« كُنْتُمْ أَمْواتاً» به نقل از مجمع البیان و بررسی آن

ایشان می فرمایند:« فيه وجوهٌ»:[5]

احتمال اول: «إنهم كانوا امواتاً فی اصلاب آبائكم یعنی نطفاً» که مراد از این اموات، همان نطفه است، «كنتم امواتاً»؛ یعنی «كنتم نطفاً فی اصلاب آبائكم فأحیاهم الله ثم اماتهم الموتة الاولی التی لابد منها ثم أحیاهم بعد الموت فهما حیاتان و موتتان»، پس دو حیات و دو موت است، موت اول نطفه و بعد حیات دنیوی و بعد از حیات دنیوی، مُردن و بعد از آن هم احیا، این یک احتمال که می‌فرمایند قتاده این احتمال را قائل شده.

این احتمال اول که اموات؛ یعنی نطفه، اگر ما بخواهیم این را به عنوان نطفه قرار بدهیم، نطفه که خودش حیات دارد، خود نطفه یک موجود حیّ است، اصلاً «احیاکم» حیات از آنجا شروع می‌شود و این احتمال اول بسیار احتمال بعید و باطلی است که بگوئیم مراد از «امواتاً»؛ یعنی نطفاً، شما نطفه بودید.

احتمال دوم: «إن معناه لم تكونوا شيئاً فخلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم يوم القيامه، عن ابن مسعود و ابن عباس» ابن عباس و ابن مسعود می‌گویند: این «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً» ؛یعنی «لم تكونوا شيئاً»، شما اصلاً چیزی نبودید، حتی نطفه،

وزان این آیه «لم تكونوا شيئاً» وزان آیه «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورا»[6] می باشد، بنابراین بگوئیم «امواتاً» ؛یعنی شما هیچی نبودید، از کلام فخر رازی نیز، این احتمال دوم استفاده می‌شود، ایشان امواتاً را به تراباً معنا می‌کند. پس «کنتم امواتاً» در احتمال اول؛یعنی نطفاً و در احتمال دوم؛ یعنی تراباً، شما خاک بودید.

احتمال سوم: « وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً »؛ یعنی «خامل الذکر»، از خمول، شما یک چیز مستوری بودید، خمیل یعنی چیزی که اصلاً پیدا نبود «احیاکم بالظهور ثم یمیتکم ثم یحییکم للبحث و العرب تسمّی کل امرءٍ خاملٍ میّتا»، عرب هر مردی که بی اثر و خامل و هیچ بروز و ظهور ندارد را میّت می‌گوید، «و کل امرء مشهور» به آن می‌گوید حی، هر آدمی که مشهور است را حی می‌گوید. یک شعری هم در مجمع البیان می‌آورد می‌گوید قال ابو خنیلة السعدی :

فأحییت من ذکری و ما کان خاملا و لکن بعض الذکر انبه من بعض

درست است، تو یاد من کردی، یاد من خاموش نبود ولی بعضی از یادآوری‌ها از بعضی دیگر بهتر است. می‌خواهد بگوید آن طوری که باید و شاید یادِ من نکردی.

بگوئیم مراد از «كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی کنتم خاملین، مستور بودید؛ یعنی بروزی نداشتید و اصلاً چیزی به نام انسان نبود.

در احتمال اول «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی «کنتم نطفاً»، نطفه را می‌گوید اموات، گفتیم قرینه‌ای نداریم و ثانیاً خود نطفه حیات دارد، در احتمال دوم اموات را به معنای تراب گرفتیم، «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً »؛ یعنی «کنتم تراباً»که «لم تکونوا شیئاً فخلقکم»، یک بحثی هست که می‌خواهیم این را بعداً عرض کنیم که آیا بین اموات و بین میّت فرق است یا نه؟ میّت را ممکن است بگوئیم یک امر وجودی است باید یک چیزی باشد که او را بمیراند، این اموات اولی، به معنای میّت نیست، موت به معنای میّت و اماته است، خلق الموت و الحیات، به معنای اماته است.

ایشان در احتمال چهارم می‌گوید: «کنتم نطفاً فی اصلاب آبائکم و بطون امهاتکم و النطفة مواتٌ فأخرجکم الی الدار الدنیا احیاءً» عجیب آن است که مرحوم طبرسی این احتمال را، مثل احتمال اول بیان کرده، این همان احتمال اول شد.

پس این آیه « كنْتُمْ أَمْواتاً » مسلّم باید مراحلی قبل از نطفه باشد. حالا قبل از نطفه، یک مرحله‌اش، مرحله خاک است که بگوئیم آن موقعی که خاک بود و شما نبودید، خاک بودید، اصلاً اموات را به معنای تراب بیان کنیم، یک مرحله دیگر این است که حتی قبل از اینکه خاکی هم باشد، قبل از اینکه آسمان و زمان و خاک باشد این «كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی مراحل احیاء انسان، همان آیاتی که می‌گوید ما انسان را از طین آفریدیم، بگوئیم احیا، از همان طین شروع می‌شود، احیا از خاک و آب شروع می‌شود، بعد مرحله‌ی نطفه است. آن آیاتی که در مورد طین «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طين»[7] وارد شده دلیل بر این است که احیا از همان خاک است.

دیدگاه حضرت استاد نسبت به « كُنْتُمْ أَمْواتاً»

به نظر می‌رسد«فَأَحْياكُمْ » اولین مرحله‌ی خلقت انسان را شامل می‌شود؛ یعنی ما مسئله‌ی نطفه را کنار می‌گذاریم و یک مرحله قبل می‌رویم که مسلئه خاک است و قبل از مسئله‌ی خاک «كُنْتُمْ أَمْواتاً » خواهد بود پس قبل از مسئله نطفه و خاک، اموات

محسوب می شود و «کنتم امواتاً» اشاره به آن زمان دارد، آن زمان چیست؟

همین «لم یکن شیئاً مذکوراً».

همچنین مراد از «امواتاً»، «کنتم میّتاً» نیست تا گفته شود میّت بودید و تا نیاز به یک موضوعی باشد، بلکه امواتاً یک معنای عدمی دارد؛ یعنی «کنتم اعداماً»، اگر ما گفتیم امواتاً ؛ یعنی «لم تکن شیئاً» در این صورت با آیه‌ی سوره دهر« هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورا»[8] یکی می شود، «كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی همان «لم یکن شیئاً مذکورا»، و این احتمال دوم با احتمال سوم که خامل الذکر باشد فرق دارد، زیرا تراب، خودش خامل الذکر است که‌بی‌اثر است و بروزی ندارد، نطفه، علقه، مضغه، همه خامل الذکر است. در حالی که طبق احتمال دوم «كُنْتُمْ أَمْواتاً»؛ یعنی «کنتم اعداماً»، نه نطفه، نه خاک، حتی خامل الذکر هم نباید در اینجا بیاوریم.

به نظر ما در میان احتمالات، با قرائنی که بیان شد، احتمال «كُنْتُمْ أَمْواتاً »؛ یعنی «کنتم اعداماً» رجحان دارد؛ دیگر جایی برای آن اشکال هم باقی نمی‌ماند که میّت باید یک چیزی باشد تا بمیرد، همچنین آن آیاتی که از «لم یکن شیئاً مذکورا» سخن می گوید، مانعی ندارد قرینه بگیریم که مراد از اموات در اینجا، اعدام است، اصلاً خود قرینه‌ی «احیاکم» که در این آیه است اشاره دارد که حیات از گِل و از تراب آغاز می‌شود، در نتیجه «كُنْتُمْ أَمْواتاً» یک مرحله، قبل از مرحله‌ی حیات و گِل است که مرحله‌ی عدمی آن محسوب می شود؛ بنابراین اگر قرینه داشته باشیم که اموات، در اعدام استعمال می شود مانعی ندارد.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] بحار الانوار 7: 1.

[2] سوره بقره، آیه 28.

[3] المیزان فی تفسیر القرآن،ج1،ص111.

[4] « وَ قَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرا» سوره احزاب، آیه33.

[5] فقال «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ» أي و حالكم أنكم كنتم أمواتا و فيه وجوه (أحدها) أنهم كانوا أمواتا في أصلاب آبائهم يعني نطفا فأحياهم الله ثم أماتهم الموتة التي لا بد منها ثم أحياهم بعد الموت فهما حياتان و موتتان عن قتادة (و ثانيها) أن معناه لم تكونوا شيئا فخلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم يوم القيامة عن ابن عباس و ابن مسعود (و ثالثها) أن معناه كنتم أمواتا يعني خاملي الذكر فأحياكم بالظهور ثم يميتكم عند تقضي آجالكم ثم يحييكم للبعث و العرب تسمي كل امرئ خامل ميتا و كل امرئ مشهور حيا كما قال أبو نخيلة السعدي

فأحييت من ذكري و ما كان خاملا

و لكن بعض الذكر أنبه من بعض

(و رابعها) أن معناه كنتم نطفا في أصلاب آبائكم و بطون أمهاتكم و النطفة موات فأخرجكم إلى دار الدنيا أحياء «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» في القبر للمسائلة «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» أي يبعثكم يوم الحشر للحساب و المجازاة.مجمع البیان فی تفسیر القرآن،ج1،ص171.

[6] سوره انسان آیه 1.

[7] «الَّذي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طين»سوره سجده،آیه7.

[8] سوره انسان،آیه1.